

### محمد رضا کاظمی

صادر کنندگان فتوای سال ۵۴ در زندان علیه مجاهدین مارکسیست شده و نیز حامیان آنان، جملگی انجام تکلیف و نیز شفاف کردن هویت اعتقادی کسانی را که تا آن تاریخ، از همگامی و کمک مبارزان مسلمان بهره می‌بردند، انگیزه اصلی صدور آن می‌دانند، ضمن آنکه برخی نتایج منفی آن را نیز ناگزیر می‌شمارند. آیت‌الله محمدعلی گرامی قمی که خود از صادر کنندگان فتوااست، پس از سه دهه، از زمینه‌های اعلام و نیز دستاورد های آن می‌گوید.
ار تباط علمی برخی وایستگان به مجاهدین خلق یا ایشان در بیرون و درون زندان موجب شده است تا وی گفتنی‌های جالبی درباره تغییر تدریجی اعتقادات این جماعت داشته باشد.
با سپاس از ایشان که ساعتی با ما به گفت و شنود نشستند.
■ ■ ■

قبل از پرداختن به موضوع اصلی این گفت و شنود، به تاریخچه دستگیری‌های خودتان اشاره‌ای داشته باشید.

بسم الله الرحمن الرحیم، اولین بار پس از تبعید امام به ترکیه دستگیر شدم که به تبعید به گنبد قابوس منتهی شد. بار دوم در اعتراض به اعدام حنیف‌نژاد و همزمانش به زندان افتادم. جریان از چه قرار بود؟

قرار بود نامه آیت‌الله حاج شیخ بهاءالدین محلاتی را به برخی آقایان بدهیم که در آن به این اعدام اعتراض شده بود. بچه‌های سازمان، خودشان هم نمی‌دانند که ما چه خدمتی به آنها کردیم. سر این قضیه من و آقایان آذری، جنتی، ربانی‌الملشی و یزدی را گرفتند. در این گرفتاری که در سال ۵۱ پیش آمد، در قم تظاهرات شد و ظاهر طلبه‌ها هم اعلامیه داده بودند که اگر در فلان روز، این آقایان را آزاد نکنید، ما چند جا را منفجر کرده یا آشوب به پا می‌کنیم، به این ترتیب بود که هنوز یک ماه گذشته بود که من و آقایان جنتی و یزدی آزاد شدیم. هم دستگیری و هم آزادی ما با هیاهو و سرصدا ی زیادی همراه بود. یادم است احمد آقای خمینی که به دیدن ما آمدند، گفتند «این همه سرصدا به کار اعدام می‌آید نه یک ماه زندان!»

بپر دازیم به دستگیری اصلی شما و پرسش از چرایی و چگونه آن.

پس از آزادی از زندان دائماً تحت مراقبت بودیم تا سال ۵۲ که سومین گرفتاری و دومین زندان است، دلایل متعددی دارد. آنچه در کیفرخواست خوانده شده، و کالت از امام خمینی، مطالبی که سر درس‌ها گفته بودم و کتاب‌ها و امضای اعلامیه‌ها و از همه مهم‌تر، ارتباط فکری و پولی با گروه‌های مسلح بود. عبارت کیفرخواست ما این بود که «به دنبال کشف یک گروه مسلح برانداز، دارای مواد منفجره، متهم با این گروه ارتباط پولی و فکری دارد و عضویت ایشان در این گروه، مسلم است.»

آیا برای اعتراف گرفتن از شما شکنجه هم اعمال شد؟
خیلی مراسم‌کنجه کردند اما من تا آخرین مرحله هم اتهام عضویت را نپذیرفتم. آخرین بار که بسیار ضعیف شده بودم و باز جوا هم دست بر نمی‌داشتند، پرسیدم «شما عضویت را چه معنی می‌کنید؟ اگر صرف آشنایی باشد، آشنا هستم ولی اگر معنی این است که عضو گروه‌ای هستم، هرگز این گونه نیست. اینها مثل یک مرید نزد من می‌آیند و شرایططن با هم تفاوت دارد.»

چگونه هوچبات رهایی شما فراهم شد؟

عضویت را به عنوان اتهام من مطرح کردند و اگر اقدامات برخی افراد، مخصوصاً مرحوم آیت‌الله حاج آقا مرضی حائری در بیرون نبود، پرونده مرا بسیار سنگین می‌کردند و کسانی که در زندان بودند، می‌گفتند حداقل مجازاتی که برای من در نظر می‌گیرند، ۱۰ سال خواهد بود، با این همه آنها مرا محکوم به دو سال کردند، البته وقتی دو سال تمام شد، به فرجی‌ها (ملی‌ها) برخوردیم و دو سال دیگر هم ماندیم.

فرجی‌ها چه کسانی بودند؟

قبل از کار تر، جرالد فورد رئیس‌جمهور آمریکا بود و دستور داد زندانیان سیاسی را به هیچ‌وجه آزاد نکنند، بنابراین فقط کسانی آزاد شدند که رژیم اطمینان داشت بیرون از زندان، اهل فعالیت نیستند یا پارتی‌های قوی داشتند که آنها را ضمانت کنند، وگرنه آزاد نمی‌شدند و در بخش خاصی باقی می‌مانند. این زندانیان را فرجی‌ها یا ملی‌کش‌ها می‌گفتند.

از چه زمانی متوجه شدید که مجاهدین در عقایدشان دچار انحرافات شده‌اند؟

به محض اینکه وارد زندان شدم.

آیا بیرون از زندان، این انحرافات آشکار نشده بود؟

خیر. انحرافات فکری تا حدودی مشخص بودند، مثلاً جزوه شناخت یا جزوه اقتصادشان با افکار ما جور در نمی‌آمدند و من برای اولین بار در کتاب «مالکیت خصوصی در اسلام» که قبل از زندان نوشته بودم، درباره این جزوات اظهار نظر و آنها را نقد کرده بودم. خوشبختانه رژیم از این کتاب اطلاع نداشت، وگرنه صرف نقد این آثار، نشانه ارتباط من با مجاهدین تلقی می‌شد، چون جزوات آنها، خارج از ارتباط و در بیرون، وجود نداشت.

آیا با شما روابط علمی هم داشتند؟

بعضی از آنها در بیرون از زندان از شاگردان من بودند، مثلاً روشن‌روانی‌های همدانی که اینکه از اطرافیان رجوی است و صادق سجادی که بعدها در درگیری کشته شد، در رمضان سال ۵۱ که من در کرمانشاه بودم، در جلسات حاضر می‌شدند و کتابی به نام «گاهی به بردگی» که بارها چاپ شد، حاصل همان جلسات بود.

جلال گنجی‌ها را می‌شناختید؟

گنجی‌ها از شاگرد من بود و نزد من لعمه می‌خواند. او سواد جزوی نداشت و فقط صاحب ذوق بود، البته برداشت‌های انحرافی از قرآن می‌کرد و آیات را از اعجاز می‌انداخت. تحلیل‌های بسیار امانتاسی داشت و ذوقیات او بی‌برهان و دلیل بود.

هنگامی که وارد زندان شدید، در این سازمان چه

انحرافات را مشاهده کردید؟

من دیدم که اینها غیر از انحراف در شناخت اقتصادی، اشکالات عمده دیگری هم دارند و مشکل اینها فقط علمی نیست. در آن مقطع مهدی تقوایی، روشن‌روان و بچه‌مذهبی‌هایی چون گرمارودی نزد من درس می‌خواندند. مهدی تقوایی می‌گفت که در شرایط فشار رژیم و مبارزه و شلوغی، ما نرسیدیم و نظر به‌های خود را اصلاح کنیم، وگرنه هر چه شما بگویید. حالا این جزوه نوشته‌ام و اقتصاد با این نواقض نوشته و چاپ شده و



## «مواجهه با انحراف منافقین در زندان، زمینه‌ها و پیامدها» در گفت‌وشنود با آیت‌الله محمدعلی گرامی قمی

# فتوای اوین آغازی بر افشای هویت مجاهدین بود

بدیهی است که باید با نظر روحانیت تصحیح

شوند. من این نکته را با اعضای مجاهدین در زندان در میان گذاشتم و مهدی خدایی صفت که بعد از رجوی و موسی خیابانی، جزو سران سازمان بود، گفت که به هیچ‌وجه این طور نیست و روی این جزوه‌ها بسیار دقت شده است. مدتی بعد شنیدم که گفتند مهدی

تقوایی چنین حرفی نمی‌زند و من این حرف را جعل کرده‌ام. اینها در زندان فعالیت شدیدی داشتند و ناگهان طرف جند ساعت، شایعه‌ای را در تمام زندان پخش می‌کردند و چون به عنوان یک گروه مبارز مسلح برای خوداعتباری کسب کرده بودند، حتی همه بازاری‌های متدین، اشکالات آنها را نمی‌دانستند. ما متوجه

شدیم که اعضای سازمان به هیچ‌وجه معتقد به روحانیت نیستند و این اشکالی است که ما به صوفیان هم می‌گیریم. مجاهدین با چپی‌ها رفاقت عجیبی داشتند و من به آنها گفتم چون کار فرهنگی درستی نکرده‌اید، قطعاً به انحراف کشیده خواهید شد.

از مصادیق انحرافات، به موردی اشاره کنید.

روشن‌روان همدانی به عنوان ارائه طریق مبارزه می‌گفت، «ان ریسک لیالمرصاد» در سوره والفجر حاوی این نکته است که تنها راه مبارزه، کار چریکی است، چون مرصاد یعنی خاوندان در کمین است و ما هم به پیروی از او، باید کمین بگیریم! ما با آنکه می‌دانستیم این انحرافات، جدی هستند ولی درگیری را اصلاح نمی‌دانستیم و در بعضی از بندها درگیری‌هایی پیش آمدند که به صلاح نبودند.

اشاره‌ای کردید به نظر سازمان در مورد روحانیت. در این مورد قدری بیشتر توضیح دهید.

مجاهدین نسبت به روحانیت به کلی بی‌اعتقاد بودند. مهم‌تر از این اعمالشان بود. آنها بسیار با چپی‌ها رفاقت داشتند. از جمله اینکه لباس‌هایشان را مشتراً بپاهم می‌شستند و روی بند پهن می‌کردند و بعد هم هر کس بر لباسی را که می‌خواست برمی‌داشت. ما اعتراض می‌کردیم که این کار شما از نظر بهداشتی هم غلط است! ما هم که رعایت می‌کردیم متهم می‌شدیم به اینکه کیش شخصیت داریم. چپی‌ها واقعا همه چیز را تحت سلطه گرفته بودند و با همین حربه اعتقاداتشان را به افراد القا می‌کردند.

برای این «القای اعتقادات» از چه نوع گفتمانی استفاده می‌شد؟

یکی از موارد به اصل خدای برمی‌گشت. آنها می‌گفتند ما قبول داریم که اصل نظم دلیل بر وجود نظم‌دهنده است، اما در صورتی که از اول نظم وجود داشته باشد. شما از کجای می‌دانید که از اول عالم نظم داشته است؟

شما حالاً را ادراک می‌کنید. در قدیم که نبوده‌اید که بدانید نظمی وجود داشته است. نظم تدریجاً به وجود آمده است و ضرورتی ندارد کسی آن را درست کرده باشد! از آنها می‌پرسیدند، «پس نظم چگونه به وجود آمد؟» می‌گفتند، «به خاطر حرکت ذاتی ماده» و چون سواد فلسفی نداشتند، می‌گفتند، «حرکت جوهری ملاصدرا هم همین‌را گفته است!» من هنگامی که از زندان بیرون آمدم، جزوه‌ای به نام مذهب نوشتم و تمام این عقاید را نقد کردم،

## معارف

گفت‌وگو با ۸۸۴۹۸۴۳۸

سپس خدادار نهج‌البلاغه را نوشتم. در سال ۵۱ در مسجد فاطمیه نهج‌البلاغه درس می‌دادم، البته جناب آقای نوری همدانی هم همین کار را انجام دادند.

به زمینه‌های صدور آن فتوای معروف اشاره کنید؟

من به شدت سعی می‌کردم با اعضای آن سازمان درگیر نشوم، چون افرادی که اعتقاد متوسطی داشتند از اینکه ما با عده‌ای چون به ظاهر متدین و مبارز مخالفت کنیم، همان اندک اعتقاد را هم از دست می‌دادند و احساس می‌کردند که ما دچار کیش شخصیت شده‌ایم. من نصیحت‌وار با آنها کار می‌کردم و این روش تأثیرات مثبتی بر آنها داشت.

دوره محکومیت ما تمام شد و به دوره ملی‌کنشی رسیدیم. آقای ربانی شیرازی قبل از اینکه از گروه ما جدا شود، پیشنهاد فتوا را داد و گفت که اعضای فعلی سازمان مجاهدین مثل چپی‌ها مفروض هستند، او نوشته‌ای را تهیه کرد و من هم اصلاح کردم. مضمون این فتوا در همه بندها پخش شد.

چه کسانی فتوا را تأیید کردند؟ همه کسانی که هم‌بند بودیم، یعنی مرحوم

قرار بود این فتوا به رویارویی مستقیم منجر نشود و ما از طریق تدریس دروس، به‌شکل غیرمستقیم به نقد آرای آنها بپردازیم، ولی متأسفانه در اثر برخی اعمال افراطی، تفکیک صورت گرفت. به این ترتیب که ابتدا همه سر یک سفره غذا می‌خوردیم، بعد سفره‌ها دو تا شد و نهایتاً به سه سفره جداگانه تبدیل شد و عملاً صفاً آرای صورت گرفت. از نظر تدریس، آقای منتظری مدتی اسفار می‌گفت و ما با آنکه بیرون خوانده بودیم، احتراماً شرکت می‌کردیم، همین‌طور هم در درس تفسیر قرآن آقای مرحوم طالقانی، من هم فقه سطح می‌گفتم و فقه خارج هم برای سیدی که اخیراً حزب وفاق را در دست کرده است. به جلال رفیع هم که بعدها سردبیر اطلاعات شد، فلسفه درس می‌دادم. قبل از این جریان، هنگامی که در قصر بودیم من برای چپی‌ها درس می‌گفتم، یعنی فریدون تنکابنی هنگام هواخوری از من درس فلسفه می‌گرفت. چند نفر دیگر از چپی‌ها هم بودند که بسیار به من محبت می‌کردند، چون احساس می‌کردند من از حرف زدن با آنها آشناتر بودم. نوع برخورد من با آنها طوری بود که همیشه محبت می‌کردند و تا حدی نظر آنها نسبت به روحانیت، تعدیل شده بود.

در چه سالی آزاد شدید؟

در اواخر سال ۵۵ با طرح حقوق بشر کار تر آزاد شدم و کمتر از یک سال بیرون بودم که ماجرای در گذشت من مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی پیش آمد و تبعید شدم. امام (ره) به پاریس رفتند و روند رویدادها به گونه‌ای پیش رفت که من و عده‌ی شماری تیره‌و نه از زندان، آزاد شدیم.

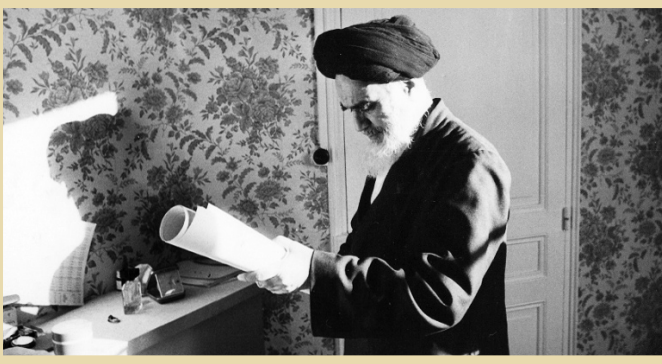
چه مدت در کمیته مشترک بودید؟
از مهر تا آخر دی سال ۵۲. سال ۵۱ در قزل‌قلعه بود و سپس به کمیته مشترک برده شدم.

باز جوه‌ای شما چه کسانی بودند؟
منوچهری، رسولی، آرش و چند نفر دیگر بودند که گاهی سه چهار نفری کار می‌کردند، یکی ناخن می‌کشید، یکی دشنام می‌داد و دیگری موه‌ای سر و ریشم را می‌زد. باز جوی عمده من منوچهری بود که آرش با همکاری می‌کرد.

## تنگنا

برگی از دفتر رویدادهای انقلاب

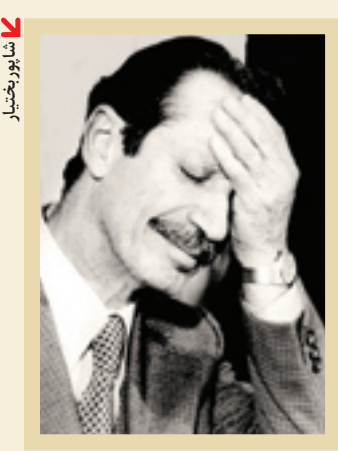
## بختیار در سودای ارتباط و دیدار با امام (ره)



امام خمینی در اتاق شخصی خوددر «شاهل اوساوا»

طی ۴۸ ساعت آینده شخصاً به پاریس سفر کنم و به زیارت معظم‌له نائل آیم و با گزارش فعلی و خاص کشور و اقدامات خود ضمن درک فیض در باره آینده کشور کسب نظر کنم.» این متنی بود که به تصویب شورای امنیت هم رسیده بود. آقای مهندس بازرگان اضافه کردند با این متن شخصاً موافق هستند و به نظر ایشان ضرر و زانی ندارد و تعهدی هم در کار نیست.<sup>(۱)</sup> اما نظر امام این بود که اعلام این مسئله در حالی که بختیار هنوز در تهران است معنایی ندارد. فرای آن روز امام بیانیه‌ای منتشر کردند با این مضمون که تا بختیار استعفا ندهد او را نخواهد پذیرفت. متن بیانیه به این شرح بود: «حضرات حجج اسلام تهران و سایر شهرستان‌ها دامت برکاتهم. آنچه ذکر شده است که شاپور ایختیار را با سمت نخست‌وزیری می‌پذیریم، دروغ است بلکه تا استعفا ندهد او را نمی‌پذیریم، چون او را قانونی نمی‌دانم. حضرات آقایان به ملت ایران ابلاغ و اعلام کنند که توطئه‌ای در دست اجراست و از این امور جاری به گول نخورید. من با بختیار تفاهم نکرده‌ام و آنچه سابق گفته که گفت‌وگو بین او و من بوده دروغ محض است. ملت باید موضع خود را حفظ کند و

مراقب توطئه‌ها باشد.» انتشار این بیانیه برنامه سفر بختیار به پاریس و استعفا ی او را به کلی بر هم زد.<sup>(۲)</sup> پس از انتشار بیانیه امام و منتفی شدن سفر بختیار به پاریس، وی در تهران مصاحبه کرد: «چند روز قبل خدمت آیت‌الله خمینی که احترام بسیار برایشان قائل هستم و ایشان را یکی از عوامل به حرکت در آوردن انقلاب باشکوه ملتمان می‌دانم، نامه‌ای نوشتم. در این نامه جزء و کل وضع موجود کشور را بیان کردم. برای



آقا بختیار

ایشان نوشتم که آمدن ایشان در آن موقعیت خطرناک است، زیرا دست‌های توطئه‌گر ممکن است علیه جان ایشان توطئه‌ای طرح‌ریزی کرده باشند... بعد مقدمات سفر به پاریس هماهنگ شد، زیرا گمان می‌کردم که

یک دیدار حضوری و بدون واسطه بهتر بتوانیم مسائل را با یکدیگر بررسی کنیم. در آن لحظه که اعلام کردم به خدمت ایشان می‌رمس حضرت آیت‌الله خمینی نامه مرا خوانده بودند و از تمام جزئیات اطلاع داشتند و خیلی خوشحال شدم وقتی نخستین واکنش‌ها از سوی اطرافیان ایشان و نیز نمایندگان تهران در جهت تأیید این اقدام بود، اما ناگهان دیروز در یکی از روزنامه‌های صبح دیدم که ایشان دیده‌اند با مرا مشروط به استعفا ی من از سمت نخست‌وزیری دانسته بودند و این در حالی بود که می‌خواستست به عنوان یک ایرانی در برابر یک ایرانی بنشینم و مشکلات مملکت،مراحل کم من به عنوان نخست‌وزیر نزد ایشان رفتم که شرط ایشان شامل من شود. باید از همین جا اعلام کنم من به هیچ‌وجه سنگر خود را به عنوان نخست‌وزیر قانونی ترک نمی‌کنم.»<sup>(۳)</sup> «در این مصاحبه بختیار به رسال نامه‌ای به امام اشاره کرده است، ولی هیچ‌گاه چنین نامه‌ای را ندیدیم و از کم و کیف آن بی‌اطلاعیم. آنچه در پاریس به ما اطلاع داده شده بود این بود که بختیار از برنامه‌های دولت موقت مطلع شده بود و می‌دانست باید استعفا بدهد تا بتواند با امام ملاقات کند. او حتی استعفا ی خود را نوشته و تحویل شورای انقلاب داده بود. برخی از دوستان نزدیک وی به او توصیه کرده بودند حالا که ننگ نخست‌وزیری شاه را پذیرفته و به حال شاه از ایران خارج شده‌بهتر است پیش آقا برود و اعلام کند با انتصاب از جانب شاه و پذیرفتن این ننگ در واقع فداکاری کرده و تنها می‌خواست است شاه با حداقل خونریزی از ایران برود، اما حالا که شاه رفته است تمام ملت امام را به رهبری قبول دارند. او وظیفه خود را تمام شده می‌داند و خود را کاملاً در اختیار امام قرار می‌دهد.»<sup>(۴)</sup> ابتدا بختیار تسلیم این نظریه شده و استعفا ی خود را تنظیم و در اختیار شورای انقلاب هم گذاشته بود، اما جراین در پایان این کار ناکرد و حاضر به استعفا نشد؟

بی‌نوشته‌ها در سرویس گفت و گو موجود است.